

## نبرد علیه تروریسم، یا نبرد بخاطر ذخایر نفت؟

### القاعده، نطفه جهاد افغانستان:

در دهه ۸۰ قرن بیستم، جهادمردم افغانستان برضد تجاوز شوروی با حمایت های مالی عربستان سعودی و کمکهای پولی و لوژیستیکی امریکا و سایر کشورهای غربی و سرمایه داران عرب حوزه خلیج به مجاهدین افغان در پاکستان بخاطر شکست شوروی و بهره برداری های سیاسی پاکستان از این روند سبب شدتا بنیادگرای اسلامی در منطقه تا عالی ترین سطح ممکن رشد کند. نطفه ای که جهاد افغانستان برضد شوروی در بطن خود پرورش داد سرانجام از آن القاعده زائیده شد.

در ماه می ۱۹۹۶ ربانی - مسعود از اسامه بن لادن رهبر القاعده دعوت کردند به افغانستان بیاید و بنابرین دولت ربانی- مسعود به اسامه و سایر کدرهای رهبری القاعده پاسپورت های افغانی و حتی تذکره های افغانی ارسال کرده آنها را از سودان به افغانستان خواستند و در جلال آباد جا بجا کردند.

در اینجا اسامه تمام کسانی را که آموزش دهشت افگنی دیده بودند از مصر، سودان، یمن، تونس، اردن، مراکش، لبنان، عربستان، ایران، اندونیزیا، مالیزیا، هند و پاکستان و دیگر کشورها، فراخواند و به سازماندهی و رهبری شبکه دهشت افگنی "القاعده" که از این بیعد اینها به نام «افغان» یاد می شدند، پرداخت.

بعد از فتح کابل توسط طالبان در سپتامبر ۱۹۹۶، اسامه با ملامر رهبر طالبان طرح دوستی ریخت و در سال ۱۹۹۷ از جلال آباد به قندهار برده شد. استخبارات نظامی پاکستان در معرفی اسامه به رهبری طالبان در قندهار نقش عمده داشت. آی. اس. آی. با این حرکت میخواست کمپ تربیتی دهشت افگنی خوست را که در تصرف طالبان بود، برای تربیه رزمندگان کشمیر به کمک مالی اسامه فعال نگهدارد.

به قول "یوسف بودانسکی" (مدیر بررسی انجمن مطالعه نبردهای استراتژی یک، و مشاور عالی مقام در وزارت دفاع امریکا و وزارت امور خارجه آنکشور): "در پایان سال ۱۹۹۴، آی. اس. آی. و استخبارات ایران، زیربنای ساختار های دهشت افگنی را در ژور خوست در افغانستان ریختند. اینجا با سرعت به «یهشت» آموزش دهشت افگنی تروریستان تاجیکستان، چینیا، بوسنی هرزه گوین، فلسطین، فلپین، مولداویا، اوکراین و تاتاران بدل شد. سرخ تمام این شبکه به دست خیره گان جنگی (آی. اس. آی) قرار داشت. از اینجا بود که مبارزان به سراسر جهان از «دهلیز» افغانستان گسیل میشدند. در کنفرانس تهران که در پایان سال ۱۹۹۶ دایر شد، "بن لادن" گوهر اندیشه و ایدیولوژی اش را با «اعلان جنگ با امریکا» ارائه داشت. حالا دیگر او در افغانستان بر «شاهنشاهی» دهشت افگنی فرمان میراند. آی. اس. آی. این شاهنشاهی را تغذیه میکرد. از همینجا «مبارزان» اسلامی را راهی کشمیر میساختند." (روشنی، شماره ۱۵، ص ۱۵)

چون بن لادن هیچگاهی دشمنی خود را از حضور امریکا در عربستان سعودی پنهان نمیکرد، بنابرین وقتی دو انفجار همزمان در ۷ اگست ۱۹۹۷ دو سفارت امریکا را در نایروبی (کینیا) و دارالسلام (تانزانیا) تخریب کرد، مقامات امریکائی بلا فاصله بن لادن را متهم به انفجار ساختند و از رژیم طالبان خواستند تا بن لادن را به دولت امریکا تسلیم کنند، اما طالبان از تسلیمی بن لادن به امریکا خود داری ورزیدند و از دولت امریکا سند اثبات جرم خواستند. امریکا طالبان را مورد تحریم قرارداد و برای سر بن لادن جایزه ۲۵ هزار دلاری گذاشت.

بن لادن هم در فبروری ۱۹۹۸ ایمن ظواهری (رهبر گروه جهاد مصر)، عبدالسلام محمد بنگله دیشی، و فضل الرحمن خلیلی رهبر جنبش انصار پاکستان را ملاقات کرد و از مجموع گروه های المغرب با ابو نصیرو بسیر احمد طها مذاکره و مفاهمه نمود و به توافق رسیدند تا جبهه اسلامی بین المللی را برضد یهودی ها و مسیحیها ایجاد کنند. میثاق این جبهه به وسیله پنج رهبر، گروه های اسلامی امضاء شد. در متن میثاق به قدر کافی به قرآن و قول و قرار این تیمیه اتکا شده است. میثاق با بیان این فتوا که «بر هر مسلمان فرض عین است که در صورت امکان امریکائیان و متحدین ملکی و نظامی آنها را در هر کشور که می بینند، به قتل برسانند» برخوردار خوشونت آمیز را وارد مرحله جدی وجدیدی می نماید.

«CIA» این اعلامیه راتهدیدی جدی گرفت و برای از بین بردن بن لادن به احمدشاه مسعود توسل جست و با دادن پنجصد هزار دلار ریول نقد به احمدضیاء مسعود برادر مسعود در پاکستان و معاش ماهانه دوصد هزار دلار و دیگر کمک های تخنیک از او خواست بن لادن را شکار کند، مگر مسعود سیا را بازی داده به غرض در آمد بیشتر روزگرنانی می نمود ، تا اینکه اسامه از این جریان مطلع گردید و افراد شبکه القاعده مسعود را در اقامتگاه او در خواجه بهاء الدین حین مصاحبه نابود کردند.

دوروز بعد از ترور احمدشاه مسعود، حادثه تکان دهنده و ناگوار ۱۱ سپتمبر در امریکار خداد و امریکا بلافاصله بن لادن را متهم کرد، و سپس تصمیم گرفت با همراهی ۳۷ کشور جهان برای سرنگونی رژیم طالبان و دستگیری بن لادن رهبر القاعده در افغانستان، دست به تهاجم تاریخی بزند و دوماه کامل بر سر مردم افغانستان بمب های هفت هزار کیلوئی بریزد تا طالبان را از قدرت ساقط کند و با همیاری ائتلاف شمال به دنبال بن لادن در دره ها و کوه پایه های افغانستان سرگردان بگردد. در حالی که بن لادن با کمک همین ائتلاف شمال به پاکستان انتقال داده شد و اکنون هم در پاکستان تحت نظر و مراقبت استخبارات نظامی آنکشور در منطقه چترال مثل یک رهبر مذهبی قابل احترام نگهداری میشود. بن لادن اکنون هم یکی از خطرناک ترین چهره های تروریستی برای امریکا و غرب پنداشته میشود .

### طالبانیزم، مصیبت بزرگ

ناگفته پیداست که اسلام سیاسی با بنیادگرایی پیوند جدائی ناپذیر دارد. باید توجه داشت که پاکستان حامی درجه اول بنیادگرایی و یکی از طراحان بوجود آوردن طالبان در افغانستان بوده ، همانگونه که سازنده و پرورنده رهبران هفتگانه مجاهدین بوده است. افزون برین پاکستان خود یکی از کانون های پرورش بنیادگرایی و تروریستی در منطقه است و تروریستان پاکستان در کشمیر همواره مشغول عملیات تخریب کارانه اند و کشور هند بیشتر از اعمال تروریستی پاکستان دل پر خون دارد. همین اکنون بیش از ۳۰ هزار مدرسه دینی در پاکستان وجود دارد که در آنها در پهلوی تدریس مسایل مذهبی ، به شاگردان شیوه های بکارگیری عملیات تروریستی آموزش داده می شود، طالبان نیز دست پروردگان و تربیت دیدگان مدارس دیوبندی پاکستان اند .

مناطق قبایلی شمال غرب پاکستان همین اکنون به حیث لانه بنیادگرایی و تروریزم محل ستر و اختفای تروریستان القاعده و طالبان و سایر گروه های بنیاد گرای اسلامی است. یکی از شاهدان عینی در گفتگوی رادیویی در مجله آسیای میانه بی بی سی (روز جمعه ۲۳ جنوری ۲۰۰۳) گفت که قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان و مولانا فضل الرحمن رهبر جمعیت العلمای پاکستان و ژنرال حمیدگل رئیس پیشین سازمان جاسوسی ارتش پاکستان با حکمتیار و ملا عمر رهبر پیشین طالبان در مناطق قبایل آزاد پاکستان مصروف توطئه و تبلیغ علیه دولت افغانستان و نیروهای بین المللی برهبری امریکا اند. اما حکومت پاکستان با دروغ و ترفند خود را هم پیمان امریکا در نبرد علیه تروریزم به حساب می آورد و از امریکا پول و امتیاز میگیرد.

در سه دهه اخیر تاریخ کشور ما، هواداران اسلام سیاسی از صبغت الله مجددی گرفته تامولوی محمدنبی و مولوی یونس خالص و از استادربانی و استاد سیاف گرفته تا گلبدین حکمتیار و قاضی وقاد و از شیخ آصف محسنی گرفته تا اکبری و خلیلی و غیره در لباس رهبران تنظیمهای جهادی، و از ملا عمر به عنوان رهبر طالبان تا اسامه بن لادن رهبر «گروه القاعده» همگی بنیادگرایی هستند که بر ضرورت برپائی حکومت اسلامی تأکید میورزند. ما نمونه این نوع حکومت اسلامی را در دهه ۹۰ قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم، در دوره حکومت حضرت صبغت الله مجددی و حکومت ربانی و شرکاء و صدارت گلبدین حکمتیار و ملا عمر در افغانستان تجربه کردیم.

استبداد خشن تنظیمی و بی بند و باری نسبت به امنیت جان و مال مردم و دارائی های عامه و کشتن و بستن و زورگویی و حق تلفی و تعدد مراکز قدرت در پایتخت و پرتاب راکت و خمپاره بر شهرها و ویران کردن و به آتش کشیدن همه دار و ندار جامعه و تخریب تمام نهادهای اقتصادی و فرهنگی و خدمتی و محروم کردن زنان از حق کار در بیرون از منزل با روی گشاده و اختطاف آنها و تجاوز بر ناموس آنها و غیره خطوط کلی کارنامه های حکومت اسلامی تحت رهبری تنظیم های جهادی بود.

بدین سان تنظیم های جهادی بانشان دادن سیمای نفرت انگیزخسونت بار از خود، بدترین و نا بخشودنی ترین حزبی های رژیم گذشته را برانگاشتند، و بر اثر همین هرج و مرج سیاسی در کشور بود که گروه طالبان با حمایت پاکستان در تبتانی با عربستان سعودی و سیا، وارد صحنه سیاسی افغانستان شدند.

بینظیروبتو باری در لندن گفته بود : «فکر روی کار آوردن طالبان از انگلیسها بود، مدیریت آنرا امریکایی ها کردند، هزینه آنرا سعودی ها پرداختند و من اسباب آنرا فراهم آوردم و طرح را اجرا کردم» طالبان که از حمایت همه

جانبه دولت خانم بی نظیر بوتو، و شریک دولت ائتلافی او یعنی «جمیعت علمای اسلام»- پدر خوانده طالبان- برخوردار بود و توانست در عرض کمتر از سه ماه کنترل چهارده ولایت از سی و دو ولایت را بدست گیرد. در آغاز طالبان با استقبال مردم روبرو شدند. مگر همینکه بر شهرکابل تسلط خود را قایل کردند، قوانین اسلامی را که حکومت ربانی وضع کرده بود، چنان با شدت وحدت به منصفه تطبیق قرار دادند که زندگی را بر مردم به جهنم مبدل ساختند. طالبان که از اندیشه بنیادگرایی مشبوع بودند، سعی داشتند تا برخلاف منطق زمان، مردم ما را به شرایط ۱۴۰۰ سال قبل به عقب برگردانند که تاریخ پاسخ دندان شکنی به آنها داد و آنها را با ابرقدرت جهان، امریکا روبرو ساخت.

## حمله امریکا علیه طالبان:

حادثه ناگوار تروریستی ۱۱ سپتامبر که دومرکز تجارت بین المللی یا دو آسمان خراش بزرگ ۱۱۰ طبقه ئی را با پنتاگون (وزارت دفاع امریکا) در نیویارک و واشنگتن ویران ساخت و باعث مرگ بیش از سه هزار نفر گردید، امریکا را بر آن داشت تا بصورت جدی مبارزه با تروریسم و بخصوص اسامه بن لادن مظنون اصلی این حوادث را آغاز کند. یکبار دیگر امریکا رژیم طالبان را تحت فشار قرار داد تا اسامه را به امریکا تسلیم دهد و مراکز تروریستی سازمان القاعده را در افغانستان مسدود کند، اما طالبان که فاقد خرد سیاسی و فاقد فهم کشورداری بودند و عواقب اخطار امریکا را بدرستی درک کرده نمی توانستند، از قبول شرایط امریکا سرباز زدند و در نتیجه امریکا (در حالی که این بار ۲۵ میلیون دالر را برای سر بن لادن جایزه تعیین کرده بود) عملیات نظامی خود را بر ضد طالبان و محور آن رژیم از افغانستان در تاریخ ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ آغاز نمود و با پرتاب پنجاه موشک کروز از عرشه کشتی هوا پیمایر امریکائی واقع در خلیج عمان و نیز با فرو ریختن بمب های هفت هزار کیلوگرمی (که بعد از بمب اتم بزرگترین بمب بحساب می رود) بوسیله میگ های F16 و B52 بر مواضع طالبان در شهرهای کابل، جلال آباد، مزار شریف، هرات و تالقان و قندهار، ضربات شدیدی وارد آورد و دیری نگذشت که طالبان مواضع خود را بر اثر بمباران بی امان امریکا از دست دادند و شروع به عقب نشینی نمودند.

طالبان از مزار شریف عقب نشستند و بسوی قندز روی آوردند. شهر مزار شریف به تصرف نیروهای جنرال دوستم درآمد و متعاقباً شهر قندز که پناهگاه بیش از ۲۰ هزار ملیشه های طالبان فراری از تالقان و مزار شریف و سمنگان قرار گرفته بود و به مقاومت خود ادامه میدادند نیز بر اثر بمباران بمب افکن های امریکائی سقوط نمود و طالبان قسماً تسلیم و بیش از ۳۵۰۰ نفر از اسرای طالبان از مزار شریف به شیرغان توسط کانتینر های سربسته انتقال گردید و در مسیر راه و در حضور نیروهای امریکائی همه بقتل رسیدند و بطور دسته جمعی در گودالهای بزرگ دفن گردیدند و بعدها فلمی که از کشتار اسیران طالبان در دشت لیلی شیرغان در پارلمان اروپا به نمایش گذاشت و موجب سرو صدای بسیاری در رسانه های جمعی اروپائی گردید. همزمان با سقوط شهر مزار شریف، هرات نیز سقوط نمود و جنرال اسماعیل خان قسمت های غرب کشور را از وجود طالبان پاک ساخت و فراه و نیمروز را در تحت تصرف خود گرفت. در تاریخ ۱۲ نومبر طالبان کابل را تخلیه کردند و کابل بدست نیروهای ائتلاف شمال افتاد. طالبان بقندهار رفتند و در قندهار سنگر گرفتند، و به مقاومت بیهوده خود ادامه دادند تا آنکه ۱۵۰۰ نفر از نیروهای امریکائی و انگلیسی در اطراف میدان هوائی قندهار فرود آمدند تا با همراهی نیروهای ضد طالبان در تسلیمی شهر قندهار و از بین بردن ملا عمر رهبر طالبان و اسامه بن لادن عملاً داخل عملیات شوند.

گفتنی است که ملا عمر درست بتاریخ ۷ دسامبر ۲۰۰۱ حاضر شد قندهار، آخرین سنگر خود را برای امریکا تسلیم کند در حالی که در اثر بمباران جنگنده های امریکائی هزاران نفر از مردم قندهار کشته شده بودند و بقیه بسوی مرزهای پاکستان در حال فرار بودند. بدینسان پس از دوماه مقاومت بیهوده نظام طالبی در افغانستان توسط امریکا با سقوط مواجه گردید. اما بن لادن در کوه های سپین غر (سفیدکوه) در محل «توره بوره» در ولایت ننگرهار پنهان شده بود. بر اثر بمباران بی امان امریکا در توره بوره، در تاریخ ۱۱ دسامبر افراد بن لادن که اکثریت شان از اعراب الجزایری و فلسطینی و مصری و سودانی و سایر اعراب افغانی شده متشکل است به گروه مخالفین افغانی اطلاع دادند که به صبح ۱۲ دسامبر خود را به نیروهای افغانی تسلیم خواهند نمود، اما در تاریخ مزبور از تسلیم کردن خود استتکاف ورزیدند و شرط گذاشتند که فقط حاضرند در حضور نمایندگان ملل متحد خود را تسلیم کنند و الا تا دم مرگ دست از مقاومت نخواهند گرفت. بنابراین جنگ برای از بین بردن اسامه و گروه القاعده بشدت ادامه یافت و چهار روز بعد در تاریخ ۱۶ دسامبر کوه های توره بوره کاملاً فتح و از وجود افراد القاعده تخلیه گردید.

رئیس جمهور امریکا دلبلیو جورج بوش در تاریخ ۱۷ دسمبر ۲۰۰۱ اعلام داشت که بن لادن راه فرار ندارد،

زنده یا مرده بن لادن باید بدست آید. اما امریکا نتوانست مرده یا زنده بن لادن را بدست آورد، زیرا افراط‌گرایان اسلامی حکمتیار به بن لادن کمک کردند و وی را از مخفیگاه توره بورا به جای مصنوعی در پاکستان انتقال دادند.

بر طبق ارزیابی رادیویی (بی بی سی) در تاریخ ۷ اکتوبر ۲۰۰۲، امریکا در مدت یک سال بمباران خود در افغانستان مقدار ده هزار تن بمب بالای قندهار و کوه های «توره بوره» و کنڈز و مزار شریف و دیگر جاهایی که گمان برده میشد شبکه القاعده و طالبان در آنجا مخفی شده اند، ریخته است. این بمباران ها در حدود ۳۷۰۰ نفر قربانی از مردم غیرنظامی افغان شامل زنان و کودکان و پیرمردان گرفته است. سربازان اریسون (رئیس پروژه امنیت ملی مرکز بین المللی پولیس در واشنگتن) مولف آثار متعددی در افغانستان، به این باور است که اوضاع افغانستان در شرایط عدم توسعه قوای صلح و فقدان تلاش جدی برای بازسازی اقتصادی به سوی انارشی انکشاف مینماید. تلفاتی که به اثر بمباران امریکا بر مردمان ملکی تحمیل شده عامل مزید بر این امر گردیده است.

بمباران یک محفل عروسی در روزگان (اول جولای) که منجر به قتل و مجروح شدن ۱۵۰ نفر ملکی گردید. این مقام امریکائی مقاله بسیار دقیقی در لوموند دیپلوماتیک (می ۲۰۰۲) بچاپ رسانده و در بخشی از آن میگوید: «رقم حقیقی تلفات مردمان ملکی ناشی از بمباران امریکا در افغانستان را که بالتدریج موجب تحریک خشم مردم میگردد، کسی بدستی نمی داند. اما طبق سروی دقیقی که از جانب یک اقتصاد دان پوهنتون «نیو امپشیر» (ام. دلبیو. ارولد) پس از گفت و شنید با تعداد زیادی از کارمندان موسسات کمک بشری و ژورنالیستان صورت گرفته است، طی ۸ هفته اول بمباران امریکا، تعداد تلفات اشخاص ملکی ۳۷۱۲ نفر بوده است. این تعداد زیادتیر از ۳۰۶۷ نفری است که در انفجار ۱۱ سپتامبر نیویارک به قتل رسیدند. خلاصه امریکا طالبان را سقوط داد و با تدویر کنفرانس بن اداره مؤقت افغانستان را به ریاست حامد کرزی و کابینه آنچنانی برای شش ماه ایجاد نمود و سپس با تدویر لویه جرگه اضطراری حکومت دوره انتقالی با ریاست آقای کرزی شکل گرفت. اما شگرد حکومت اسلامی تنظیمها همچنان بر سر نوشت مردم مسلط است، بگفته ژورنالیستان خارجی، تجاوز و دست اندازی و غارت اموال و دارائی مردم و اختطاف و تهدید زنان در پایتخت از میان نرفته و هنوز نیمی از جامعه یعنی طبقه نسوان کشور همچنان در پشت چادری زندانی مانده اند و میترسند که اگر با روی برهنه و بدون نقاب در بیرون از خانه ظاهر شوند، مورد اذیت و حتی تجاوز تفنگدارانی قرار بگیرند که وابسته به تنظیم های جهادی اند.

نیروهای امریکائی مستقر در ولایت خوست گاه گاهی جنگجویان مذهبی را تا داخل خاک پاکستان تعقیب میکنند. امریکا از پاکستان اجازه خواسته تا تندروان اسلامی را در داخل مناطق مرزی پاکستان بمباران کند، ولی نظامیان پاکستان از این تشویش دارنده در اینصورت ده هاهزار مردم منطقه دست به تظاهرات خواهند زد. نام حکمتیار اکنون در لیست رهبران القاعده و طالبان به عنوان تروریست ذکر شده است. در تاریخ ۲۸ جنوری در اثر یک برخورد غیرمترقیه میان تندروان اسلامی و نیروهای هوایی و زمینی امریکا در کوه «ادی غر» در ۲۵ کیلومتری شرق سپین بولدک قندهار، ۱۸ تا ۲۰ جنگجوی متعلق به طالبان و القاعده و حکمتیار کشته شدند و چند نفر دیگر از ایشان دستگیر شدند. بدنبال این عملیات سربازان امریکائی ده مغاره را در کوه «ادی غر» سپین بولدک کنترل نمودند و شواهدی مبنی بر استفاده شش مغاره توسط نیروهای شورشی را بدست آوردند. اسیران از افراد وابسته به طالبان و حکمتیار هستند. در کوه «ادی غر» ۷۷ مغاره وجود دارد که تا کنون ۴۹ مغاره تلاشی و ۲۲ مغاره تخریب شده است. نیروهای امریکا همچنان یکصد مغاره را در کوهستانهای هم مرز با پاکستان کنترل کرده اند. پل اندرسون گزارشگر بی بی سی در اسلام آباد خبر میدهد: نبرد هفته جاری در افغانستان (۲۸ جنوری ۲۰۰۳)، و در کنار آن انفجار بمب در یک بس در نزدیکی قندهار (جمعه ۳۱ جنوری که ۸ یا ۱۸ تن زن و کودک را قطعه قطعه کرد)، بار دیگر این پرسش را در کانون توجه قرار داده است که آیا جنگجویان القاعده و طالبان برای نبرد تازه ای با نیروهای امریکا و دولت افغانستان، آماده می شوند یا خیر؟ [در حال حاضر در حدود ۲۸ هزار سرباز امریکائی بخاطر عملیات نظامی بر ضد طالبان و القاعده در افغانستان مستقر اند. بخشی از این قوا در چوکات ناتو عمل میکنند]

به تازگی وزارت دفاع امریکا در گزارشی تلفات این کشور را در افغانستان از سال ۲۰۰۱ میلادی تا پایان سال ۲۰۰۶ میلادی ۳۵۷ نفر اعلام کرد که از این تعداد ۱۹۲ نفر در جریان نبرد کشته شدند. سخنگوی ارشد نیروهای سازمان پیمان ناتو در افغانستان گفت: در سال ۲۰۰۶ میلادی، ۵۸ سرباز این سازمان در افغانستان کشته شدند. افغانستان در سال ۲۰۰۶ میلادی شاهد ۱۳۱ حمله انتحاری بود. تا آغاز ماه دسمبر ۲۰۰۷ بتعداد ۸۱ تن از سربازان بریتانیائی در نبرد با طالبان در ولایت هلمند به قتل رسیده اند. و ۱۲ تن امریکائی نیز در ۲۰۰۷ کشته شده اند. به گزارش رسانه های محلی، در این حملات ۱۶۶ نفر شامل اشخاص حمله کننده، افراد غیرنظامی، سربازان داخلی و خارجی کشته و زخمی شدند. سال میلادی گذشته که با حمله انتحاری آغاز شد، با تلفات سنگینی به مردم

غیر نظامی در مقایسه با نیروهای خارجی و دولتی به پایان رسید.

### دست نیرومند نفت، در نبرد بر ضد تروریسم:

امریکا در حالی که مصروف نبرد با بقایای طالبان و القاعده در افغانستان است و نیروهایش همه روزه مورد حملات چریکی بنیادگرایان اسلامی در کنر و خوست و ننگرهار و قندهار و ارزگان و حتی کابل قرار می‌گیرد، منطقه را بشدت تحت کنترل گرفته و به تقویت نیروهای نظامی خود در حوزه خلیج فارس و حوزه دریای خزر پرداخته و قصد دارد که بر عراق یکی از غنی‌ترین کشورهای نفت خیز خلیج، حتی بدون تأیید شورای امنیت سازمان ملل متحد حمله کند.

در ظاهر چنین وانمود میشود که هدف تهاجم بر عراق گویا این است تا بساط صدام حسین از آن کشور جمع و ظرفیتهای موجود عراق برای تولید سلاح های کیمیاوی، بیولوژیک و اتمی تخریب شوند تا این سلاح ها به دست ترور بیست ها نیفتد، اما در واقعیت هدف دیگری دنبال میشود: درواشنگتن فیصله شده که جریان متدوام واردات نفت از منطقه خلیج مواجه به خطر نباشد، طور مثال توسط عراق. مزید بر آن استراتژیستهای امریکا میخواهند اطمینان داشته باشند که منابع بزرگ نفت عراق منبعده تنها در اختیار کمپنی های نفتی امریکا قرار داشته باشند و از عرصه نفوذ شرکتهای نفتی روسیه، چین و اروپا خارج شوند. (آینده - نشریه نهضت آینده - ۱۶، ص ۴)

ناظران اذعان میدارند که از جنگ با عراق «بوی نفت» می آید. صدها هزار تن تظاهرکنندگان ضد جنگ در لندن و واشنگتن و دیگر شهرهای امریکا و جهان در ۲۶ اکتوبر ۲۰۰۲، حمله احتمالی امریکا بر عراق را محکوم کردند و فریاد زدند که بخاطر «نفت» خون مردم را نریزد. در تاریخ ۱۸ جنوری ۲۰۰۳ نیز در مخالفت با حمله احتمالی امریکا بر عراق در بیش از سی کشور جهان تظاهراتی بر ضد جنگ و حمله نظامی امریکا بر عراق صورت گرفت. رسانه های گروهی معتبر جهان بزرگترین این تظاهرات را در واشنگتن و سانفرانسیسکو بر شمرده اند و سخنرانان این تظاهرات، هدف حمله نظامی بر عراق را دست یابی بر منابع نفت آن کشور وانمود کردند. عراق پس از عربستان سعودی دارای بزرگترین ذخایر نفت جهان است و بگفته موسسه معتبر «بلانس گاید» این کشور بطور قطع دارای ذخایر معادل ۱۱۲ میلیارد بشکه نفت است که عمدتاً در جنوب عراق واقع میباشد. امریکا اکنون در رأس مصرف کنندگان نفت در جهان است و یک چهارم کل نفت تولیدی جهان را میسوزاند. (سایت فارسی bbc)

یکی از تحلیلگران مسایل صلح و امنیت جهانی، مایکل تی. کلار (Michal T. Klar)، پروفیسور در کالج هامپشیر ایالت ماساچوست، نویسنده آثار زیاد، منجمه «جنگها به خاطر ذخایر انرژی»، هدف نبرد امریکا علیه تروریسم را چه در افغانستان و چه در عراق و چه در جاهای دیگر بخاطر دسترسی به منابع نفت دانسته، مینویسد: «نبرد علیه تروریسم، مساعی برای دسترسی به ذخایر مهم نفت، قبل از همه در منطقه خلیج و حوزه دریای خزر را تقویت میکند. جنگ افغانستان را میتوان ادامه آن جنگ مخفی تلقی کرد که در عربستان سعودی میان مخالفین قسم خورده سلطنت و خانواده سلطنتی جریان دارد.

از زمانی که ملک فهد در اگست ۱۹۹۰ به امریکا اجازه داد که عساکرش را در عربستان مستقر کند و قلمرو آن کشور را به مثابه پایگاه حمله بر عراق به کار برد، افراتیون عربستان سعودی تحت رهبری «اسامه بن لادن» جنگ زیر زمینی را آغاز کردند و میخواهند سلطنت سعودی را سقوط داده و امریکایی ها را از کشور شان بیرون کنند پس میتوان مساعی امریکایی برای تخریب پایگاه های القاعده در افغانستان را به مثابه اقدامی در جهت حفاظت خانواده سلطنتی سعودی تلقی کرد، خانواده ای که دسترسی امریکا به ذخایر نفتی را تضمین میکند.

نبرد علیه تروریسم و دهشت افگنی همچنان با این نیت امریکا پیوند دارد که میخواهد ترانسپورت نفت و گاز را از منطقه کسپین (دریای خزر) به بازار های غرب تضمین کند. مساعی امریکا در همین راستا در زمان حکومت کلینتن آغاز شد، زمانی که پنتاگون نخستین تماس را با قوای جنگی آذربایجان، گرجستان، قزاقستان، قیرغزستان و ازبکستان بر قرار ساخت و به این کشورها کمکهای نظامی و آموزشی را پیشنهاد کرد. مزید بر این چندی پیش تصمیم گرفته شده که در آذربایجان بکمک امریکا یک ظرفیت نظامی بحری در دریای خزر ایجاد شود. علت این امر منازعه یی بود که چندی پیش میان کشتی های استخراج نفت آذربایجان و کشتی های توپدار ایران رخ داده بود. این ابتکارات امریکا باید سهمگیری این کشورها را در مبارزه علیه دهشت افگنی آسان تر سازد، اما هم چنان با مساعی ارتباط دارنده یک محیط مطمئن را برای استخراج و راه های انتقال نفت دریای خزر تضمین کند.» (آینده، ۱۶، ص ۶)

یکی از دبیران نشریه «وقایع» چاپ سانفرانسیسکو، در مورد دست پنهانی «نفت» روز ۲۶ سپتمبر ۲۰۰۱ نوشت: «نفت، دست نیرومندی در نبرد علیه دهشت افگنی است. نقشه وارد کردن ضربه بر پرورشگاه های دهشت



افغانان در شرق میانه، آسیای مرکزی، در چار چوب دست یابی به کان های نفت و گاز در دنیا برای سده بیست و یک ریخته شده است. به نظر بسیاری نبرد با دهشت افگنی به نفع شرکت های نفتی «شوران، ایکس سون، و آرام کو» آمریکا، «توتا، فیئا و ایلف» فرانسه، «بریتش پترولیم» بریتانیا، «رویال دچ و شل» هالند و دیگر و دیگر... می باشد که میتوانند در این راستا میلیاردها دالر سرمایه گذاری نمایند.» (روشنی، ۱۷ و ۱۸)

این تذکر ما را به یاد سخنان دانشمند افغان داکتر اکرم عثمان می اندازد که در ۱۹۹۶ ضمن مقاله ای در هفته نامه امید نگاشته بود: «حالا هر ابجد خوانی میداند که نه ظهور طالبان، نه ظاهرشاه، نه چهره احتمالی دیگری که بعداً ظاهر خواهد شد و نه استقرار یک حکومت متمرکز در افغانستان هیچکدام هدف استراتژیک ایالات متحده نیستند، اینها ظواهر قضیه و مقدمات اجرای یک بازی بزرگتر هستند، بازی ای که سرانجام مولود کشف و درک دوباره اهمیت ژئوپولیتیک افغانستان است و غرب بار دیگر دریافته است که کوتاهترین راه های رسیدن به چاه های نفت آسیای میانه از افغانستان میگذرد و در رقابت با جمهوری اسلامی ایران، تحکیم و استقرار یک دولت با ثبات سنی و آراسته با ظواهر حاکمیت شرعی در افغانستان ضرورت مبرم دارد. و چنین توجیهی کاملاً با هدف های استراتژیک بریتانیای کبیر و روس تزاری در قرن نهم مطابقت دارد که می پنداشتند کوتاهترین راه های فتح هند از افغانستان میگذرد.» (هفته نامه امید، شماره ۱۷۳)

به تأیید از سخنان دانشمند افغانی باید افزود که افغانستان کوتاه ترین راه برای انتقال گاز و نفت آسیای مرکزی به اقیانوس هنداست و در شرایط عدم حضور اتحادشوروی و در ادامه سیاست های امریکادر مورد سرکردگی جهانی و در اختیار گرفتن منابع نفتی جهان و به ویژه ذخایر عظیم نفتی در آسیای میانه، یک حکومت مطیع و «بائبات» در افغانستان، یکی از بزرگترین هدف های امریکاست. ذخایر نفتی کناره دریای خزر یکی از غنی ترین ذخایر نفتی جهانست که ارزش آنها برابر با ۴ تریلیون دلار تخمین زده میشود، اما در دید امپریالیستها این ذخایر تا زمانی که استخراج نشده و به فروش نرسیده اند، فاقد ارزش هستند. از این رو، امریکا علاوه بر تقویت حضور همه جانبه سیاسی در منطقه، پایگاه های نظامی خود را در جمهوریهای سابق اتحاد شوروی، از جمله در ازبکستان، تاجیکستان و قرغزستان نیز ایجاد کرده است.

پروفیسور کلار در یک مقاله پر محتوای دیگرش زیر عنوان «جغرافیای نوین منازعه» که تلخیصی از آن در مجله «فردا، شماره ۲۳» به نشر رسیده، مینویسد: «اهمیت نوین آسیای میانه و غنای بالقوه نفتی آن یکی از علایم تغییر بزرگتر در تفکر استراتژیک ایالات متحده امریکا را بیان میکند. هنگام تسلط جنگ سرد بزرگترین مناطق با اهمیت، اروپای مرکزی، جنوب شرقی و شرق دور بود، اما پس از ختم جنگ سرد در حالی که این مناطق اهمیت استراتژیک خود را برای ایالات متحده امریکا از دست داد (به استثنای منطقه غیر نظامی بین شمال و جنوب کوریا)، سایر مناطق مانند خلیج فارس، دریای خزر، و بحیره جنوب چین مورد علاقه خاص پنتاگون قرار گرفت. آنچه در عقب این تغییر در جغرافیای استراتژیک قابل فهم است، حراست از مجاری انتقال منابع حیاتی بخصوص نفت و گاز طبیعی می باشد.

همانطور که جنگ سرد اقطاب ها و اتحادها را بر مبنای ایدئولوژی ایجاد کرده بود، در حال حاضر رقابت اقتصادی به روابط بین المللی تحریک تازه بخشیده و متناسباً دسترسی به ثروت های حیاتی اقتصادی را در ارجحیت قرار داده است. علاوه بر موازات صعود مصرف انرژی در جهان که سالانه به دو فیصد بالغ می شود، اجندای سال های آینده را رقابت به خاطر دسترسی به منابع بزرگتر میسازد. همین دلیل است که کارمندان امور امنیتی مسایل ناشی از رقابت بالای دسترسی به این منابع حیاتی بخصوص نفت را که اکثراً در مناطق مورد منازعه یا در ساحات بی ثبات سیاسی قرار دارند مورد توجه قرار داده اند. طوریکه شورای امنیت ملی در گزارش سال ۱۹۹۹ قصر سفید در باره سیاست امنیتی ایالات متحده امریکا می نویسد: «ماباید از ضرورت ثبات و امنیت منطقوی در ساحات اساسی تولید نفت که دسترسی ما را به این منابع تعیین میکند، آگاه باشیم.» نویسنده با اشاره به فشار بالای عرضه پترول در مقیاس جهانی اخطار داده میگوید: بر طبق تخمین وزارت انرژی ایالات متحده امریکا توقع می رود که مصرف پترول در جهان روزانه ۷۷ میلیون بشکه در سال ۲۰۰۰ بود به ۱۱۰ میلیون بشکه در سال ۲۰۲۰ که یک افزایش ۴۳٪ را نشان میدهد، بلند برود.

هرگاه این تخمین درست باشد، جهان از همین اکنون تا سال ۲۰۲۰ جمعاً به اندازه ۶۷۰ بلیون بشکه نفت مصرف خواهد کرد که این مقدار دو سوم ذخایر نفت شناخته شده جهان را تشکیل می دهد. البته تا آن زمان ذخایر جدید کشف خواهد شد و تکنالوژی امکانات دسترسی به منابع جدید را که اکنون غیر قابل دسترسی اند، مانند مناطق دور افتاده در شمال سایبریا و در عمق بحر اتلانتیک را به ما اجازه خواهد داد، اما تولید نفت هنوز نمی تواند با تقاضای روبه افزایش موجود هماهنگ باشد. همانطوریکه کمبود دورانی این محصولات در تابستان ۲۰۰۰ تجربه شد ممکن است که

این تجربه بیشتر و تکرار شود....

آنچه که این گرایش را تشویش آورمیسازد، اینست که بسیاری از این منابع با ارزش در مناطقی قرار دارند که یا در آنجا ها منازعه موجود است و یا دارای بی ثباتی مزم می باشد. بعضی از منابع آینده نفت و گاز در آن مناطق ساحلی واقع اند که کشورهای مربوطه در مورد مالکیت آن با یک دیگر مناقشه دارند. طور مثال پنج کشور ساحلی بحیره کسپین ( دریای خزر) هنوز در مورد تقسیم زونهای ساحلی این منابع به توافق نرسیده اند و در بحیره جنوب چین که هفت کشور ساحلی آن ادعای مالکیت بر تمام منطقه یا بخشی از آنرا دارند، وضع بدتر از آنست ... بسیاری از دول به این نظر اند که کنترل بر منابع طبیعی با امنیت شان ملازمه دارد و در صورت ضرورت می باید با جنگ از این منابع دفاع کنند. طور مثال جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا در سال ۱۹۸۰ اعلام نمود که: هرگونه تلاش از جانب نیروهای دشمن برای قطع عرضه نفت خلیج فارس «بحیث تعرض برضد منافع ایالات متحده امریکا تلقی خواهد شد» و ایالات متحده با « هروسيله نظامی» آنرا دفع خواهد کرد. رؤسای جمهور بعدی نیز با صدور اعلامیه هایی این سیاست را ادامه دادند و نیروهای نظامی امریکا اکنون بخاطر اجرای همین سیاست بطور دایم در خلیج فارس مستقر شده اند.» ( فردا ، ۲۳، ص ۶-۷)

احمد رشید ژورنالیست معروف و صاحب نظر پاکستانی، در این اواخر (سال ۲۰۰۰م) کتابی نوشته بنام «طالبان، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه» که سخت پرمایه و مستند است و در رسانه های بین المللی انعکاس وسیعی داشت. نویسنده در این کتاب بر اهمیت ذخایر نفت و گاز و رقابت شدید میان شرکت های بزرگ نفتی جهان بخاطر کسب امتیاز انتقال آن از آسیای میانه به اروپا و امریکا، همه جانبه بحث کرده است. بقول او: منابع زیرزمینی منطقه کسپین (حوزه دریای خزر)، آخرین منطقه نفت خیز دست نخورده در جهان است که باز شدن راه بدانجا و امکان دست یابی به این ذخایر عظیم ، هیجان کمپانی های بزرگ را برانگیخته است . شرکتهای نفت غربی در آغاز (۱۹۹۲-۱۹۹۱) متوجه سایبریای غربی شدند و بعد در سالهای ۹۴-۱۹۹۳ توجه خود را به قزاقستان ، و در سالهای ۹۷-۱۹۹۵ به آذربایجان و بالاخره در سالهای ۱۹۹۷-۹۹ به ترکمنستان مبدول داشتند. در بین سالهای ۱۹۹۸-۱۹۹۴، بیست و چهار شرکت بزرگ نفتی از ۱۳ کشور قرار دادهایی را در منطقه کسپین امضاء کردند .

قزاقستان با تخمین ذخایر ۸۵ بلیون بیرل نفت، بزرگترین ذخایر نفت را داراست ، ممکن ذخایر نفتی آذربایجان تا ۲۷ بلیون بیرل برسد. منابع ترکمنستان ۳۲ بلیون بیرل تخمین گردیده ، (در حالی که ذخایر نفتی امریکا ۲۲ بلیون بیرل و بحیره شمال ۱۷ بلیون است .) مقدار گاز تصفیه شده منطقه کسپین به ۲۳۶ تا ۳۳۷ تریلیون فوت مکعب تخمین میشود. حالآنکه امریکا دارای ۳۰۰ تریلیون فوت مکعب گاز است . ترکمنستان با داشتن ۱۵۹ تریلیون فوت مکعب گاز خود، یازدهمین کشور گازدار جهان است . اندازه گاز ازبکستان ۱۱۰ تریلیون و از قزاقستان ۸۸ تریلیون فوت مکعب تخمین گردیده ، در حالی که گاز ازبکستان و آذربایجان هرکدام ۳۵ تریلیون فوت مکعب پیش بینی شده است ... تلاش برای دستیابی منابع وسیع نفت و تلاش قدرت های بزرگ بخاطر نفوذ بر منطقه کسپین ، سالهای دهه دوم قرن بیستم شرق میانه را به یاد میدهد، ولی رقابتهای شدیدی مغلق امروزی منطقه کسپین ، منطقه را به باطلاقی تبدیل نموده است که هر بازیگر برای کسب منافع بیشتر، در آن دست و پا میزند. قدرت های بزرگ مانند: روسیه ، چین و امریکا، همسایه گان مثل : ایران، پاکستان، افغانستان و ترکیه ، خود جمهوریتهای آسیای میانه ، از همه قدرت مندتر، شرکت های بزرگ نفتی با هم در رقابت اند. (احمد رشید، طالبان .. ، صص ۲۱۱-۲۱۲)

بقول احمد رشید، رئیس جمهور ترکمنستان نیازوف شرکت های غربی را تشویق نمود تا در اعمار لوله های انتقال گاز اقدام کنند تا ترکمنستان از احتیاج به شبکه پایپ لاین گاز روسیه ، نجات یابد. در اپریل ۱۹۹۲ ترکمنستان ، ترکیه و ایران موافقت کردند پایپ لاین را از ترکمنستان از طریق ایران و ترکیه به اروپا به مصرف دو نیم میلیارد دالرسردست گیرند. با داخل شدن امریکا در ماجرا، اعمار پایپ لاین آغاز نیافت . بالاخره در سال ۱۹۹۴ شرکت نفتی ارجنتاینی موسوم به «بریداس» امتیاز اعمار خط لوله گاز و نفت را از ترکمنستان از طریق افغانستان به پاکستان و هندوستان حاصل کرد.

در سال ۱۹۹۵ شرکت نفتی امریکائی یونوکال به کمک واشنگتن اعمار لوله های گاز را پیشنهاد نمود. رقابت و مناقشه میان دوشرکت نفتی بریداس و یونوکال برای انحصار امتیاز اعمار لوله های گاز از طریق افغانستان آغاز یافت . نزاع بر سر کسب امتیاز کشیدن لوله های گاز میان این دو شرکت بزرگ ، اولین نبرد « بازی بزرگ نو» در افغانستان است . با آنکه در این نبرد یونوکال برنده شد، اما تداوم جنگ داخلی در افغانستان (که ایران و روسیه آنرا بیشتر دامن میزدند) سبب گردید تا پس از حمله موشکی امریکا بر لانه های تروریستی اسامه بن لادن در خوست در ۱۹۹۸ ، یونوکال پرونده اعمار لوله های گاز از طریق افغانستان را ببندد. (همان، ص ۲۲۶)

احمد رشید از احتیاج شدید پاکستان به انرژی یاد آور شده مینویسد: «مقدار گاز تثبیت شده پاکستان، ۲۲ تریلیون مکعب فوت است. مقدار مصرف سالانه صفر عشریه هفت (۰٫۷) است. با ازدیاد سریع تقاضا مقدار ۰٫۷ تریلیون دیگر سالانه مصرف میشود، با در نظر داشت افزونی مصرف، پاکستان تا سال ۲۰۱۰، سالانه صفر عشریه هشت تریلیون مکعب فوت گاز کمبود مییابد که باید تدارک نماید. پاکستان برای دستیابی به نفت اشد ضرورت دارد. در سال ۹۶ به ارزش دو میلیارد دلار نفت وارد نمود که ۲۰ درصد تمام واردات پاکستان را تشکیل میداد. خطوط پیشنهادی انتقال نفت و گاز یونوکال، نه تنها نفت طرف ضرورت پاکستان را تهیه میکند، بلکه پاکستان را به مرکز صادرات نفت آسیای میانه به بازارهای آسیا تبدیل مینماید.» (ص ۲۸۵) به همین دلیل پاکستان گروه طالبان را بعد از مجاهدین سرو سامان داد و به افغانستان صادر نمود تا زمینه انتقال گاز و نفت آسیای میانه را از طریق افغانستان هرچه زودتر آماده کند، ولی طالب یا جنگسالار هرگز توانائی و درایت چنین کار بزرگ را ندارد و نمیتواند داشته باشد.

احمد رشید در مورد ترکیه میگوید که، پس از فروپاشی اتحاد شوروی، هیچ کشوری مانند ترکیه از اوضاع در منطقه سود نبرده است. آزادی جمهوریهای آسیای میانه دعوتاً ترکیه را بیدار ساخت و متوجه میراث تاریخی خود در منطقه گردانید. تا سال ۱۹۱۹، پان ترکیزم، مفکوره «وطن ترک» که از مدیترانه تا چین وسعت دارد، یک خیال روماننیک بود که از جانب یک اقلیت روشنفکران ترکیه عنوان می شد. ولی کمتر در اجندای پالیسی خارجی ترکیه تبارز نمود. دعوتاً بعد از سال ۱۹۹۱، پان ترکیزم، به یک واقعیت قابل وصول درآمد و جزء پالیسی خارجی ترکیه شد. اکنون زبان و لهجه ترکی از استانبول تا قفقاز، آسیای میانه و ایالت سینکیانگ چین که یک کمر بند را تشکیل میدهد، صحبت میشود. جمهوریهای آسیای میانه، ترکیه را مودل انکشاف اقتصادی خود در نظر دارند. ترکیه بحیث یک کشور اسلامی (ولی لائیک) میل دارد با توسعه نفوذ خود در منطقه، به یک بازیگر عمده در صحنه جهانی تبارز نماید. در بین سالهای ۱۹۹۲ - ۱۹۹۸ شرکت های ترکی مبلغی در حدود ۵ (یک و نیم) میلیارد دلار در منطقه سرمایه گذاری نموده است. ترکیه درک کرده است که بخاطر توسعه نفوذش در آسیای مرکزی نباید روسیه را برنجانند، به همین خاطر روابط تجارتي خود را با روسیه از طریق خرید گاز روسی افزایش داده است احتیاج ترکیه به انرژی و توقع آنکشور به نفوذ در منطقه، حکومت ترکیه را یکی بعد دیگری تشویق کرد تا ترکیه را بصفت مسير مطمئن انتقال انرژی و صدور نفت و گاز آسیای میانه، تبارز دهند.

در سال ۱۹۹۷، امریکا و ترکیه مشترکاً مفکوره بی را پیش کشیدند که بنام «دهلیز انتقال» مسمی گردید. مفکوره «دهلیز انتقال» آن بود که، یک شبکه لوله های انتقال و ترانسپورت نفت از باکو در آذربایجان تا بندر جبهان در ترکیه از طریق جورجیا و قفقاز کشیده شود. قزاقستان و ترکمنستان دعوت خواهند شد تا از راه این شبکه نفت خود را صادر نمایند. امریکا تاکید میکرد که اشتراک قزاقستان و ترکمنستان در این شبکه، حجم صدور نفت را بالایی برد و پروژه طولانی و پرقیمت «باکو-جبهان» را اقتصادی میگرداند. امریکا تقاضا داشت که ترکمنستان اعمار پروژه تمديد خطوط گاز را از زیر بحیره کسپین، موازی با شبکه «دهلیز انتقال» باکو-جبهان، روی دست گیرد و گاز خود را به اروپا صادر نماید. همچنان امریکا قزاقستان را تشویق نمود همانند پروژه ترکمنستان، یک پروژه دیگر را از زیر بحیره کسپین تمديد نماید تا بتواند نفت خود را موازی با «دهلیز انتقال» (باکو-جبهان) انتقال دهد. از نخبای عظیم نفت قزاقستان، دوکنسر سیوم عمده غربی در تنغز کارچاگنگ استفاده میکنند، در حالی که چین منطقه سوم نفت را در حوالی اوزن، انکشاف میدهد. قزاقستان عجالاً طرحی دارد که لوله های انتقال نفت را از تنغز به بندر روسی نوو روسک در بحیره سیاه تمديد کند و کار از طریق شرکت نفتی شفران جریان یافت. مگر شبکه «دهلیز انتقال» باکو-جبهان یک راه بدیل انتقال است که روسیه را از جریان خارج میسازد. شرکت عملیاتی بین المللی آذربایجان که از چندین شرکت بزرگ نفتی جهان ایجاد گردیده و بر انکشاف آینده صنایع نفت آذربایجان تسلط کامل دارد، با اعمار دهلیز باکو-جبهان، مخالف است. زیرا پروژه را خیلی پر مصرف تلقی مینماید که از مناطق آسیب پذیر گردهای ترکیه عبور میکند. امریکا از اعمار دهلیز باکو-جبهان طرفداری کرد و آنرا جزء پالیسی خود در مورد منطقه کسپین گردانید.

بقول «شیلاهسلین» متخصص انرژی در شورای امنیت ملی امریکا: «پالیسی امریکا انکشاف سریع ذخایر انرژی منطقه کسپین بود و ما بخاطری این پالیسی را پیش گرفتیم که آزادی جمهوریت های تازه آزاد شده و غنی از ذخایر زیرزمینی انرژی را تقویت نمائیم و انحصار روسیه را بر ترانسپورت و صدور نفت آن منطقه بر طرف سازیم و امنیت انرژی طرف ضرورت غرب را تأمین کنیم.» (همان، ص ۲۶۱)

مناقشه و جنجال بالای پروژه باکو-جبهان تا دو سال یعنی تا اواخر ۱۹۹۸ ادامه یافت تا اینکه ارزش نفت از ۲۵ دلار برای هر بشکه به ۱۳ دلار در سال ۱۹۹۷ سقوط نمود، قیمت نه نفع و نه ضرر هر بشکه، باید ۱۸ دلاری بود. پایان آمدن ارزش نفت دهلیز باکو-جبهان را غیر اقتصادی جلوه داد، معهدا امریکا به اعمار آن ادامه داد. (همان، ص ۲۲۹ - ۲۳۰) سقوط ارزش نفت در جهان، یونوکال را هم صدمه زد. یونوکال از پروژه لوله های گاز ترکیه هم



عقب نشینی نمود و دفاتر نمایندگی های خود را در پاکستان و ترکمنستان، ازبکستان و قزاقستان (پس از حملات موشکی امریکا بر مراکز بن لادن در افغانستان در اگست ۱۹۹۸)، مسدود نمود و کاهش ۴۰ درصدی را در مصارف خود در سال ۱۹۹۹ اعلان نمود و علت آنرا سقوط ارزش نفت خواند پیروزی یونوکل در روزهای دشوار فقط آن بود که دعوی شرکت بریداس را برد. محکمه تکساس روز ۵ اکتوبر ۹۸، ادعای ۱۵ میلیارد دلاری شرکت بریداس را علیه یونوکل ناشنیده اعلان نمود. (همان، ص ۲۶۳)

### نقش ایران در بازی بزرگ جدید:

با سقوط قیمت نفت در سال ۱۹۹۹، ایران در بازی بزرگ نو، اهمیت مرکزی پیدا کرد. ایران با ذخایر بیش از ۹۳ بلیون بشکه نفت، تثبیت شده و تولید ۳۰۶ میلیون بشکه در روز (بنابر گزارش رسانه های گروهی ایرانی، ۴ میلیون بشکه در روز درست است، س)، دومین ذخایر عظیم نفت را دارا می باشد. وقتی که پروژه های اعمار و تمدید خطوط انتقال بخاطر پایان بودن ارزش نفت، روبه زوال رفت. ایران جمهوریت های آسیای میانه را تشویق نمود تا نفت خود را از طریق شبکه شمال- جنوب از طریق ایران مستقیماً به کشورهای خلیج صادر بدارند. اعمار این لوله ها انتقال با مصرف اندک در مقایسه با مصرف اعمار و تمدید لوله های جدید از راه ترکیه صورت می گرفت، زیرا ایران در حال حاضر شبکه خیلی گسترده دارد و می تواند با اعمار لوله های فرعی و اتصال آنها به شبکه خطوط آذربایجان به آسانی به هدف برسد و زودتر کار تمدید را انجام دهد.

در مرحله اول، ایران پیشنهاد نمود که نفت خام خود را بانفت خام آسیای میانه مبادله و معاوضه نماید. از سال ۱۹۹۸، نفت خام قزاقستان و ترکمنستان از روی بحیره کسپین به بندر ایرانی کسپین بنام ( انیکه) انتقال می یابد و بعد از تصفیه در پالایشگاه، در ایران بمصرف میرسد. در عوض نفت خام شرکت های نفتی اجازه داشتند نفت ایرانی را از بندر در خلیج تسلیم گیرند. با به تعویق افتیدن کار ساختمان خطوط انتقال، شرکت های نفتی ترجیح می دادند که با وجود مخالفت امریکا، این نوع تبادل و تعویض را پیش ببرند و آنرا توسعه دهند. دو شرکت نفتی امریکائی، شفران و موبل که امتیاز خرید و انتقال نفت خام قزاقستان و ترکمنستان را دارا هستند. در ماه می ۱۹۹۸ از اداره کلینتن تقاضا نمودند که اجازه بدهد تجارت تعویضی و تبادلوی نفت را با ایران پیش ببرند. این موضوع تغییر پالیسی را ایجاب میکرد و تا حدی موجب درد سر برای اداره کلینتن گردید. سرانجام امریکا با یک عقب گرد بی سابقه اعلان نمود، در تمدید لوله های گاز ترکمنستان از طریق ایران امریکاممانعت ایجاد نمیکند، ولی این چرخش بر تعزیرات علیه رژیم ایران تأثیر ندارد. (احمد رشید، همان اثر، صص ۲۳۲، ۲۵۹)

به نظر بسیاری از صاحب نظران، از جمله دلایلی که به ناکامی ایران در تثبیت حضور موثر آن کشور در منطقه منجر شده، روابط تیره آن با امریکا بوده است. بحث بر سر چگونگی تقسیم دریای خزر و منابع عمده نفت و گاز این منطقه، یکی از نمونه های بزرگ این ناکامی است. از میان پنج کشور ساحلی دریای خزر، تنها ایران از سیاست تقسیم مساویانه (۲۰ درصدی) هر کشور از این دریا و منابع آن سخن میگوید. حالانکه کشورهای قزاقستان، روسیه و آذربایجان با امضای توافق نامه های دوجانبه، اصل طول ساحلی هر کشور و خط منصف اصلاح شده را مبنای میزان بهره مندی کشورهای ساحلی دریای خزر دانسته اند و به نظر میرسد که ترکمنستان نیز به زودی به این جمع بپیوندد. این در حالی است که تا یک سال پیش روسیه با ایران هم عقیده بود و از تقسیم مساوی منابع روی دریا و زیر دریای خزر سخن میگفت، اما پس از به نتیجه نرسیدن مذاکرات سران این پنج کشور در نشست عشق آباد، روسیه آشکارا سیاست دیگری را در پیش گرفت و به دیدگاه های آذربایجان و قزاقستان نزدیک شد. دیدگاهی که سهم ایران را تا ۱۳ درصد کاهش میدهد. آیا این چوب امریکا نیست که بطور غیر مستقیم بر سر ایران و منافع آن کشور فرود می آید؟ ایران تا پیش از فروپاشی اتحاد شوروی از منابع دریای خزر ۵۰ درصد سهم می برد، ولی امروز به بیست درصد راضی است، اما کشورهای ساحلی دریای خزر برای خوشحال ساختن امریکا از دادن این حق به ایران دریغ میورزند. باید توجه داشت که روسیه از عهد پطرکبیر به این طرف برای ایران یک همسایه نیک و خیر خواه نبوده است و هر چندگاهی یک بار بخش های از ایران و کشورهای آسیای میانه را غصب کرده و مناسبات همسایگی را فدای امیال استعماری خود ساخته است. افغانستان نیز از روسیه دل پر خون دارد که پس از تسخیر سرزمین های آسیای میانه در نیمه دوم قرن هژدهم، به پیش روی و تجاوز خود بر خاک افغانستان ادامه داد و در سال ۱۸۸۴ ناحیه پنجه را از افغانستان غصب نمود و اگر پای انگلیس بخاطر جلوگیری از خطرات روسها به هند نبود، شاید تا هندوکش پیش می آمدند. ولی از و حرص رسیدن روسیه به آبهای گرم هند تا ربع چهارم قرن بیستم فروکش نکرد و سرانجام بر افغانستان دست تجاوز دراز نمود تا خود را به بحر هند برساند، اما با مشت دندان شکن ملت غیور افغان روبرو شد و پس از ده سال تباهی و ویرانگری در کشور ما بالاخره ناکام از افغانستان بیرون رانده شد.

اینک امروز روسها بار دیگر زیرنام «مفادصلح» مذاکراتی را بانمایندگان وزارت معادن و صنایع افغانستان روی تجارت چند میلیاردی به بهانه استخراج نفت و گاز افغانستان بطور سری پیش میبرند. و با اعزام گروهی از کارشناسان زمین شناسی، میخوانند آخرین قطرات باقیمانده گاز افغانستان را ببندند. برطبق مطالعات زمین شناسی روسها که در سالهای قبل در افغانستان صورت گرفته، در مناطق شمال و شمال مغرب افغانستان که با ترکمنستان هم مرز اند، ۱۸ ساحه غنی از نفت و گاز تشخیص شده است. ارزش مخازن نفت و گاز افغانستان به بیست و دومیلیارد دالریال میگردد. در دوران تجاوز شوروی بر افغانستان، ۹۰ درصد گاز ساحات شمال افغانستان به انبارهای گاز شوروی سابق انتقال داده شده است. این رقم در سال ۱۹۸۴ به ۳ میلیارد مترمکعب گاز بالارفته بود. کارشناسان شرکت های نفت و گاز روسی (Rosneft) و (Itera) انتظار دارند تا هزینه استخراج گاز و نفت افغانستان را موسسات بین المللی مربوط به ملل متحد تمویل کنند. بدین گونه روسها میخوانند بار دیگر در افغانستان حضور داشته باشد منتها به گونه نظامی، بلکه در سیمای یک استخراج کننده نفت و گاز. (دیده شود: مجله صلح و افغانستان امروز، شماره ۶، ص ۱۰۸)

احمد رشید مندرک میشود: در سال ۱۹۹۸ با وجود پایان افتادن قیمت نفت و حالت مخصصه آمیز اقتصادی روسیه، بوریس یتسین رئیس جمهور روسیه بیان داشت: «ما نمی توانیم در برابر هیجان و همههمه ای که در برخی کشورهای غربی بر بالای منابع و ذخایر انرژی کسپین جریان دارد، بیطرف بمانیم، بعضی ها تلاش دارند روسیه را از این بازی خارج کنند و منافع ما را در نظر نگیرند. جنگ پایپ لاین قسمتی از این بازی است.» (همان، ص ۲۳۴) و سرانجام بدون اعتنا به خواست روسیه بتاريخ ۲۰ سپتمبر ۲۰۰۲ مرحله اول پروژه اعمار لوله نفت (باکو-جیهان) از دریای خزر به مدیترانه آغاز شد. این نخستین خط لوله منطقه است که از روسیه نمی گذرد. و در عوض از طریق گرجستان به بندر جیهان ترکیه وصل میگردد. این خط لوله ۱۷۵۰ کیلومتر طول دارد و سه میلیارد دلار هزینه بر میدارد و تا سال ۲۰۰۴ تکمیل و در ۲۰۰۵ مورد بهره برداری قرار میگیرد. این لوله ظرفیت انتقال یک میلیون بشکه نفت را در روز به بندر جیهان در ترکیه دارد.

### اهداف امریکا در منطقه:

پروفیسور کلارک، تحلیلگر مسایل استراتژیک، در مقاله دیگری، سه هدف عمده امریکا را چنین بر می شمارد: **هدف نخست**، عصری سازی و گسترش ظرفیت نظامی ایالات متحده و **هدف دومی**، وارد کردن مقادیر مضاعف نفت خام و **هدف سومی**، نبرد علیه تروریسم است.

کلارک، در ارتباط به هدف اولی، از قول بوش میگوید که نخست باید آسیب ناپذیری توانمندی امریکا را تضمین کرد و برای این منظور باید سیستم موثر دفاع راکتی را ایجاد نمود برتری ایالات متحده امریکا را در عرصه سلاح های پیشرفته (هایتیک Weapons-Hightec) حفظ کرد. دوم، باید توانمندی امریکا را افزایش داد تا بتواند به سادگی بر دشمنان منطوقی اش مانند ایران، عراق و کوریای شمالی (که آنها را کشورهای «محور شرارت» یاد میکنند)، حمله ور شده آنها را تسخیر کند.

این دانشمند امریکائی در مورد هدف دومی به ارزیابی «گزارش دیک چینی» در باره نفت، پرداخته مینویسد: «دومین اولویت سیاست خارجی حکومت بوش، همانا تأمین واردات مضاعف نفت از منابع خارجی است. این هدف برای بار نخست در گزارشی فورمولبندی شده که در ۱۶ می ۲۰۰۱ از جانب چینی، معاون رئیس جمهور امریکا ارائه شد و به نام «گزارش چینی» شهرت یافته است. محتوای مرکزی این گزارش یک طرح فراگیر برای تأمین نیازمندی فزاینده امریکا به مواد انرژی برای ۲۵ سال آینده میباشد. در این گزارش مطرح شده که نیازمندی فزاینده امریکا به مواد انرژی باید از راه واردات مضاعف نفت مرفوع شود. راه حل این است که کشورهای صادر کننده نفت و ادار شوند که تولید نفت خود را بلند ببرند و بخش بیشتر صادرات نفت خود را به امریکا بفروشند. در گزارش چنین آمده: از یکسو باید واردات از کشورهای خلیج افزایش یابد که جمعاً بیشتر از دو ثلث ذخایر کشف شده جهان را در اختیار دارند و از سوی دیگر باید واردات نفت امریکا از دیدگاه جغرافیائی متنوع شود، زیرا تمرکز تولید جهانی نفت در تنها یک منطقه جهان خطری را در بردارد که بازار نفت را بی ثبات سازد. پس باید در جهت تولید نفت در مناطق مختلف جهان تلاش کرد. در این گزارش از رئیس جمهور و دیگر مقامات امریکا خواسته شده تا در همکاری نزدیک کنسرن های انرژی امریکا، واردات نفت را از منطقه دریای خزر (بخصوص آذربایجان)، از افریقا (بخصوص از انگولا و ناچیریا) و از امریکای لاتین (بخصوص از کولمبیا، مکسیکو و ونیزویلا) افزایش دهند...

کلارک می افزاید: سیاست انرژی که تسلط بیشتر و قویتر امریکا بر منابع نفت را در مناطق بی ثبات جهان (خلیج فارس، منطقه دریای خزر، امریکای لاتین و افریقا) مطالبه میکند، زمانی میتواند نتیجه مثبت به بار آورد که استراتژی نظامی با آن همسویی داشته باشد، یعنی استراتژی نظامی پیروزی آن را تضمین کند، نتیجه اینکه ظرفیت

امریکا برای اعزام قوا در این مناطق باید افزایش یابد. به گفته پروفیسور کلارک، اولویت سومی امریکا، یعنی نبرد علیه دهشت افگنی و تروریسم سزاوار بر رسی دقیق تر است. بوش گفته است: جنگ ما علیه تروریسم با القاعده آغاز میشود، اما این جنگ تا زمانی ادامه خواهد یافت که همه گروه های تروریستی را کشف کنیم، متوقف بسازیم و بر آنها پیروز گردیم. این جنگ به هیچوجه پس از یک سلسله عملیات جزائی و یابک نبرد بزرگ ختم نمی شود. سخن بر سر یک جنگ دراز مدت است، در رزمگاه های مختلف، به شکل علنی و مخفی... ما منبع پولی تروریستها را قطع میکنیم، آنها را به جان همدیگر می اندازیم، آنها را در همه جا شکار می کنیم تا که هیچ پناهگاه یا هیچ آرمشگاهی نداشته باشند. ما دولت هایی را مورد حمله قرار خواهیم داد که به تروریستها کمک میکنند یا پناهگاه میدهند. این بیانیه و بیانیه های بعدی بوش استراتژی نظامی را در دو مستوی مطرح میسازد:

۱- در مستوی استخبارات و تعقیب جزائی، در اینجا سخن برسر اینست تا سلولها یا حوزه های تروریستی کشف و نابود شوند.

۲- در مستوی نظامی، باید کنامهای تروریستها تخریب شوند و هر کشوری که به آنها پناه می دهد یا به شکلی از اشکال به آنها کمک میکند، مجازات شود. برای پیروزی بر تروریسم هر دو مستوی تعیین کننده میباشند، اما فعالین حکومت بوش به مستوی نظامی اهمیت بیشتری قایل هستند... (آینده، ۱۶، ص ۴-۵)

### پروژه جنجال برانگیز لوله های گاز:

یکی از جنجال برانگیزترین پروژهها در دوران ظهور طالبان کشیدن لوله های گاز و نفت ترکمنستان از طریق افغانستان به پاکستان بود که شرح ماجرای آن در این مختصر نمی گنجد. اما باید اشاره کرد که پس از سرنگونی رژیم طالبان، سومین نشست هیئت های بلند پایه کشورهای افغانستان و پاکستان و ترکمنستان برای کشیدن خط لوله گاز به طول ۱۷۰۰ کیلو متر از طریق افغانستان تا لاهور پاکستان در ۱۶ ماه سپتامبر ۲۰۰۲ در کابل صورت گرفت و بانک انکشاف آسیائی هزینه مطالعات و سروی پروژه را بدوش گرفت.

چهارمین جلسه هیئت با صلاحیت سه کشور مزبور به تاریخ ۱۸ اکتوبر در عشق آباد برگزار گردید تا روی طرح نهائی کشیدن لوله گاز به بحث پردازند. این طرح نهائی شد و قرار بود تا در تاریخ ۲۶ اکتوبر در عشق آباد آخرین نشست سران کشورهای مزبور صورت بگیرد تا در پای این طرح امضاء بگذارند. ولی پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان بنا بر مشکلات انتخابات اخیر نتوانست در تاریخ مزبور به عشق آباد سفر نماید و از رئیس جمهور ترکمنستان تقاضا نمود تا نشست سران کشورها تا بعد از بیستم ماه دسامبر به تعویق انداخته شود. سرانجام سران کشورهای افغانستان، ترکمنستان و صدراعظم پاکستان میر ظفر الله جمالی در تاریخ ۲۷ دسامبر در عشق آباد پایتخت ترکمنستان گرد هم آمدند و موافقت نامه اعمار لوله گاز از ترکمنستان به پاکستان را از طریق افغانستان امضاء گذاشتند. قرار است اعمار این خط لوله برای یک کنسرسیوم واگذار شود و از شرکتهای بزرگ نفتی و بانکها تقضا گردد تا در این کنسرسیوم اشتراک ورزند و با سهم گیری خود این پروژه را تکمیل و برای بهره برداری آماده سازند. این پروژه حتماً شرکت نفتی امریکائی یونوکال را تشویق خواهد نمود تا به ساختمان خط لوله نفت از ترکمنستان از طریق افغانستان به پاکستان اقدام کند.

بگزارش bbc قرار است آخرین مذاکرات حکومت افغانستان و پاکستان و ترکمنستان روی خط لوله گاز ترکمنستان از طریق افغانستان به پاکستان در تاریخ ۵ جولای ۲۰۰۷ در ترکمنستان آغاز گردد. بر اساس پیش بینی های مقامات افغان، انتظار می رود کار عملی انتقال خط لوله گاز، تا یک سال دیگر آغاز شود. خط لوله گاز مسیری به طول ۱۷۸۰ کیلومتر را در بر می گیرد که نزدیک به ۷۳۵ کیلومتر آن از افغانستان خواهد گذشت. گفته می شود سود اقتصادی افغانستان از احداث این خط لوله سالانه در حدود ۴۰۰ میلیون دالر است، بر علاوه، این پروژه برای ۳۰۰۰ نفر زمینه کار ایجاد خواهد کرد.

ترکمنستان اواخر سال (۲۰۰۷) اعلام کرده بود که طرح مطالعاتی خط لوله گاز "ترانس-افغان" از سوی شرکت انگلیسی "پنسپن" و با حمایت مالی بانک توسعه آسیا تهیه شده است. ظرفیت طرح خط لوله انتقال گاز یک هزار و ۵۰۰ کیلومتری ترکمنستان تا پاکستان ۳۳ میلیارد متر مکعب اعلام شده که اجرای این طرح دستکم از ۱۰ سال پیش تاکنون به علت برخی مشکلات نظیر ناامنی در افغانستان جنبه عملی به خود نگرفته است. بدون تردید پروژه اعمار و تمدید لوله های گاز و نفت از افغانستان برای کشور ما که جنگ ۳۰ ساله دار و ندار او را از وی ربوده، بسیار مفید خواهد بود و علاوه بر مبالغی که از ناحیه ترانزیت گاز و نفت نصیب کشور میگردد، افغانستان نیز در صورت استخراج گاز خود، امکان صدور آن از طریق همین لوله گاز میسر خواهد شد.

کشورهای شرکت کننده در پروژه خط لوله گازی "تاپی TAPI" در تاریخ یازدهم دسامبر سال ۲۰۱۰ میلادی در

عشق آباد جلسه کردند و سران ۳ کشور ترکمنستان، پاکستان و افغانستان و وزیر نفت و گاز طبیعی هند، توافقنامه ساخت خط لوله گاز و توافقنامه بین حکومتی اجرای پروژه خط لوله گازی تاپی را امضا کردند. هنوز مسائل مهمی از قبیل قیمت گاز، تعرفه ترانزیت و مسائل امنیتی مورد بحث مذاکره است. دولت افغانستان در هفته گذشته اعلام کرد که آماده است امنیت این خط لوله گاز را در خاک افغانستان تامین کند. ظرفیت این خط لوله انتقال ۳۳ میلیارد متر مکعب گاز طبیعی در سال است که هند خریدار ۱۸ میلیارد متر مکعب گاز است. مصارف ساخت این خط لوله ۷/۶ میلیارد دلار برآورد شده است. ترکمنستان چهارمین ذخایر بزرگ گاز جهان را در اختیار دارد. خط لوله گازی که از افغانستان عبور می‌کند، حدود ۱۷۰۰ کیلومتر طول دارد و قرار است ساخت آن تا سال ۲۰۱۴ به پایان برسد. این خط لوله بعد از طی ۱۴۷ کیلومتر در داخل خاک ترکمنستان از طریق ولایت "هرات" وارد خاک افغانستان خواهد شد و پس از طی ۷۳۵ کیلومتر از ولایت‌های "فراه"، "هلمند" و "قندهار" از این کشور خارج خواهد شد. دولت افغانستان بر این بارو است که با آغاز کار اجرایی این پروژه ۱۲ هزار افغان مشغول به کار خواهند شد و پس از تکمیل آن، حق ترانزیت افغانستان سالانه بین ۳۰۰ تا ۷۰۰ میلیون دلار خواهد بود.

تحلیلگر مسایل جاری افغانستان، داکتر روستار تره کی مینویسد: "نزدیکی بیشتر روسیه با ایران و کشور های آسیای مرکزی و دامن زدن آتش جنگ در شمال افغانستان از پی آمد های احتمالی موضعگیری جنگی امریکا در اروپای شرقی (به علت نصب راکت های دور برد آخرین سیستم رادار امریکا در پولیند و چکوسلواکیا) است. در حالیکه امریکا بخش عمده امکانات خود را در جنگ بکار انداخته و بدلیل فقدان امنیت در جنوب افغانستان در تمدید نل(لوله) گاز ترکمنستان، افغانستان، پاکستان، ناکام مطلق است؛ روسیه ابتکار عمل تمدید نل گاز ایران، پاکستان و هندوستان را بدست گرفته است. به این منظور کمپنی «گاز پروم» روسیه سرمایه گذاری ۷ میلیارد دلار را متعهد شده است. نل گاز ۲۷۷۵ کیلومتر طول خواهد داشت و کار آن در سال ۲۰۰۹ به پایان خواهد رسید اگر این پلان متحقق شود قصه تمدید نل گاز ترکمنستان از راه افغانستان بکمک امریکا مفت (نقش براب) میشود.

روس ها در حالیکه با بهره برداری از مصروفیت های جنگی امریکا در افغانستان به سرعت مناسبات گسسته قبلی را با ممالک آسیای مرکزی تازه مینمایند، در عین حال از گاز به مثابه افزار نفوذ اقتصادی در آسیای مرکزی و حتی اروپا کار میگیرند. کنترل بر ذخایر گاز آسیای مرکزی به مثابه معامله بسیار پر منفعت، چوکات عمومی ماستر پلان «گاز پروم» را احتوا مینماید. این کمپنی روسی مثلاً گاز ترکمنستان را فی ۱۰۰۰ متر مکعب، ۱۰۰ دلار خریداری مینماید و ۲۵۰ دلار به مشتریان اروپایی میفروشد. (دکتر روستار تره کی، تأثیر ضابطه های ژئوپولیتیک بر ادامه جنگ در افغانستان، افغان-جرمن آنالین)

از بحث فوق و بازی بزرگ قدرتهای رقیب در منطقه به این نتیجه میرسیم که: رقابت شدید میان کشورها و شرکتهای بزرگ نفتی جهان غرب منجمله امریکا، ترکیه، پاکستان، عربستان و ایران و روسیه و چین به این منظور جریان دارد که هر یک منافع خود را در این بازی بزرگ نو جستجو مینمایند. هدف عمده طرف های رقیب در این بازی، آنست تا هر کدام به منابع بزرگ انرژی، حصول امتیاز مسیر انتقال و ساختمان شاه لوله های انتقال نفت و گاز آسیای میانه، تسلط بیشتر پیدا نمایند.

کشورهای بزرگ و از جمله امریکا به این نظر است که کنترل بر منابع طبیعی با امنیت امریکا ملازمه دارد و در صورت ضرورت می باید با جنگ از این منابع دفاع کرد. طور مثال جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا در سال ۱۹۸۰ اعلام نمود که: هرگونه تلاش از جانب نیروهای دشمن برای قطع عرضه نفت خلیج فارس «بحیث تعرض برضد منافع حیاتی ایالات متحده امریکا تلقی خواهد شد» و ایالات متحده با «هروسیله نظامی» آنرا دفع خواهد کرد. (مجله فردا، ش ۲۳) رؤسای جمهور بعدی امریکا نیز با صدور اعلامیه هایی این سیاست را ادامه دادند و اکنون نیروهای نظامی امریکا بخاطر اجرای همین سیاست در خلیج فارس مستقر شده اند و حضور نیرو های وی در افغانستان برای دسترسی به منابع انرژی کشورهای آسیای میانه و دریای خزر در راستای همین اهداف ارزیابی میشود و لو به بهانه مبارزه با تروریسم عنوان شود. بیجای نخواهد بود اگر این مقاله را با این خبر خوش به پایان ببرم که وزارت معادن و صنایع افغانستان در تاریخ ۲۶ جون ۲۰۰۸ اعلام نمود که در ساحات شمال کشور ۴۴۴ میلیارد متر مکعب گاز موجود است. آقای احمدی مشاور وزارت معادن و صنایع کشور در همایش نفت در ولایت بلخ به خبرنگاران اعلام کرد که براساس بررسیهای صورت گرفته در حوزه دریای آمو در شمال افغانستان بیش از ۴۴۴ میلیارد متر مکعب ذخیره گاز وجود دارد. آقای احمدی افزود: بررسی های قبلی از سوی کارشناسان روسی ذخیره گاز را ۱۸۰ میلیارد متر مکعب تخمین زده بود. وی اضافه کرد: بر اساس بررسی های سازمان ناسا امریکا در این حوزه بیش از ۲۱۵ میلیون تن نفت خام نیز موجود می باشد. (افغان-جرمن آنالین ۲۶/۶/۲۰۰۸)

نوشته شده در فبروری ۲۰۰۳ با تجدید نظر در فبروری ۲۰۰۸ م

د پانو شمیره: له ۱۲ تر ۱۲